



## دریچه‌ای به استعدادها

### مقدمه

بخش پزشکی و ادبیات در نشریه رازی اختصاص به کارهای ادبی همکاران داشته که تا امروز عمدتاً به شعر محدود شده، اگرچه چند بار نیز به دیگر آثار ادبی دوستان از قبیل داستان پرداخته است. این بخش ظاهراً کسانی را هم که در حرف پزشکی نیستند به نوشتن واداشته است. خانم سکینه جعفری که همسر همکارمان آقای دکتر نجاری هستند در زمره این افراد می‌باشند. ضمن تشکر از همسر این همکار عزیز، به دلیل این که ایشان در حرف پزشکی نیستند، مطالبشان را در این ستون یعنی دریچه‌ای به استعدادها چاپ می‌کنیم. خانم سکینه جعفری سه شعر همراه با یک پیشگفتار برایمان ارسال کرده‌اند که با هم می‌خوانیم. «سردبیر»

### پیشگفتار

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت عوامل زحمتکش ماهنامه ارزشمند رازی اینجانب سکینه جعفری با توجه به این که همسرم آقای دکتر نجاری از مشترکین ماهنامه شما می‌باشند با ماهنامه آشنا شدم و از علاقمندان به بخش‌های مختلف آن به‌ویژه بخش ادبی می‌باشم. به همین منظور به پیشنهاد همسرم چند قطعه از اشعاری را که به مناسبت‌های مبعث حضرت رسول اکرم (ص)، میلاد امام حسین (ع) و نیمه شعبان سروده‌ام خدمتتان ارسال می‌نمایم تا در صورت حصول پسند، در این بخش مورد استفاده قرار گیرد. قطعاً چاپ این قطعات مایه افتخار و مسرت اینجانب خواهد بود.

## میلاذ نور

به مناسبت میلاذ امام مسین (ع)

آمد مضموری سبز بر بال ملائک  
آمد ز بودستان عالم تا کند بود  
آمد که شمس و مهر و مهتاب از شکوهش  
آمد برای عاشقی باشد فدایی  
آمد برای آسمان اندیشه‌ای پاک  
آمد برای زندگانی جلوه گاهی  
با آن که بلبل شاد از مولود زهراست  
گوی فیبر دارد دلش از جور آفاق  
عالم سراسر از وجودش کربلا شد  
دیگر شقایق سرفتر از هر گلی است  
ای غنچه باغ پر از ریحان آمد  
ای جلوه زرین عشقی جاودانه  
ای نبض دین، ای جان ابر و روم باران  
ای فسته و درمانده از داد تو بی‌داد  
ای آفتاب روشنم در تیرگی‌ها  
ای آسمانی‌تر ز عرفان گل یاس  
ای پاک و رویایی‌تر از لبفند شبنم  
آزادگی را سرور و معنا و مالک  
رویای زیبای رسیدن تا به معبود  
دریا بیاموزد شجاعت از فروزش  
بر کشور دلهایمان فرمانروایی  
آبی روان بر تشنگی‌های لب فاک  
شد آبروی مرگ با مرگی فدایی  
فاموش، اما در دلش آشوب و غوغاست  
از ظلم‌های باد بر گل بوته باغ  
عاشور از او شهرتش تا قاف رفته  
لاله دگر شد داغدار از شاهی مست  
بر دو لب‌ت بنهاد لب آن ماه سرمد  
ای نقش اول در نمایی عاشقانه  
ای مظهر دلدادگی، ای سرو ایمان  
بر نوعروس معرفت هستی تو داماد  
ای کشتی نومم به بزم فستگی‌ها  
شفاف‌تر از قطره‌های اشک الماس  
تنها نوای نای باران‌های نم نم

ای لوم محفوظ ای فراسوی سعادت  
مصدق مظلومیت و ایثار و رحمت  
ای پیشتاز کوفه‌های آسمانی  
ای قبله‌گاه دست‌های آرزومند  
هر کس که گوید تشنه بودی فام باشد  
ما تشنه کمان را تو آب نوش باشی  
عالم فدایت ای شکوه بی‌نهایت  
دنیا وجودش آمد از عطر وجودت  
اینک مضوری هست اگر از بودن توست  
ما سرزمین عشق را آله کردیم  
در مکتب سرفرت فقط آزادی بود  
در بهتخت باید مصوری سحر بخشیم  
بال و پری گیریم تا مرز رهایی  
گویند جمله کائنات ممد و ثنایت  
آمد مسین بن علی فرزند میدر

آینه عصمت، فداوند رشادت  
ای تک‌سوار وادی سرفه شهادت  
ای قاصد گل واژه سبز رهایی  
ای منبئی درماندگان مانده در بند  
چون آب از جام لبیت ناکام باشد  
بر این تن عریانمان تنپوش باشی  
چون فاک پایت ای پرستوی سعادت  
این‌ها همه عشق است از بهر وجودت  
بودی اگر داریم، از کوپیدن توست  
در سرفی فطرت رهت آماده کردیم  
سر تا سرت همچون علی مردانگی بود  
بدر کشف‌هفت، بی روی سینه بخشیم  
شعر تری فوانیم، در راهی فدایی  
صلوات دارد بر تو آن پروردگارت  
صلوات بر نور دو چشم و جان کوثر

## مژده دیدار

به مناسبت نیمه شعبان

نگارخانه رویت چو از غوانی گشت  
دلم به شوق وصالش چو آب جاری گشت  
دلم به شوق شمیمت چو شاپرک پرزد  
به روی دشت دوباره به نسترن سرزد  
صبا به باغ فیر داد که یار می‌آید  
که یا با طرب و چنگ و ساز می‌آید  
تمام باده پرستان بارگاه کرم  
به انتظار نشینند به پشت درب فرم  
نگاه چشمه ز رویت دوباره می‌پوشد  
چمن به پاس قدومت ستاره می‌پوشد  
دماغ لاله علام از سفیر دلکش توست  
صفای یاسمن از آن نسیم شانه توست  
گلاب و شربت رضوان درون جام طلا  
به دست شاپریان سیاه و شرم بالا  
بیا بیا که نگاهم شاره می‌بارد  
که کو، کجاست، چرا یار من نمی‌آید  
بیا که بی تو نه شب دانم و نه روز می‌بینم  
به شوق دیدن رویت فسانه می‌گویم

## فرصت دوباره

﴿ به مناسبت مبعث حضرت رسول (ص) ﴾

آمدی از سرزمین نورها  
آمدی از پشت صد رنگین کمان  
آمدی بر زلف پروین سمر  
آمدی با عطر و بوی یاس‌ها  
آمدی تا بر غبار فستگی  
آمدی تا بر نفس‌های نسیم  
آمدی تا بر عبور فاده‌ها  
آمدی تا روی رنگ رنگ‌ها  
آمدی تا بر غرور کینه‌ها  
بر هوس‌های گناه آلوده  
بر شراب‌آلودگان بی‌میا  
آمدی بر داستان بی‌کسی  
آمدی تا بر تمام اشک‌ها  
آمدی تا انتظار انتظار  
روی این تنها مظهر زرد ما  
آمدی تا نازها تنازتر  
آمدی تا آینه آبی شود  
آمدی تا فاک را باران شوی  
آمدی تا عشق را معوی شوی  
آمدی تا بر تمام ایرها  
آمدی تا روشنی آید پدید  
آمدی تا هستیم هستی شود  
زندگی لبریز گردد از شعور

روی دوش موج‌ها از دورها  
از دیاری برتر از هفت آسمان  
بر زمین پرشرو شور و فطر  
با کلیدی بهر قفل رازها  
بر لبان فشک و زرد تشنگی  
روی فرداها و امروز و قدیم  
روی تازیکی شب بر فانه‌ها  
بر دورویی‌ها و نام و ننگ‌ها  
بر سیاهی‌های دل‌ها، سینه‌ها  
بر تن پیچیده مست آسوده  
مانده در پناه تعمیر، در فطا  
بر غم غم‌دیدگان، دلواپسی  
بر کویر سوزناک مشک‌ها  
روی ششم و نهم و دوازدهم  
باری و پاکیزه شویی گرد ما  
بودن جاویدها سرشارتر  
از مزار من و او فالی شود  
برتن بی‌مانمان چون جان شوی  
عاشقی را کاملاً معنا شوی  
فود بیاری و شود پر زهرها  
ظلم‌ها نابود گردد بس شدید  
جان و دل سرشار از مستی شود  
قلب‌ها سرشار گردد از مضور